**بررسی بیع الدین علی المدین**

در بحث تعلق ملکیت به اموال کلی فی الذمه قبل از وقوع معامله، در مورد اصل بحث که آیا ملکیت به کلی تعلق می گیرد یا نه، مطالبی مطرح شد. در ادامه این بحث مطرح شد که اگر قائل باشیم به تعلق ملکیت نسبت به اموال فی الذمه و کلی، مساله «بیع الدین ممن هو علیه» حل خواهد شد و مشکلی نخواهد داشت؛ چون اگر انسان مالک ما فی الذمه خود قبل از وقوع معاوضه است، بیع الدین علی من هو علیه صحیح خواهد بود و بعد از معاوضه هم مشکل جدیدی ایجاد نشده است. شخصی که صد کیلو برنج را مدیون بوده است، اگر همان صد کیلو به خود او فروخته شود، نتیجه این است که این مقدار از ملک دائن خارج شده و دوباره ملک خود مدیون شود؛ چون ملکیت انسان نسبت به ما فی الذمه مشکلی ندارد.

اما اگر قائل شدیم به این که به اموال کلی قبل از وقوع معاوضه، ملکیت تعلق نمی گیرد و انسان مالک فی الذمه خود نیست (معقول نیست یا واقع نیست)، در مساله بیع الدین ممن هو علیه اشکالی مطرح می شود که باید جواب داده شود. اشکال این است که حقیقت این امر، بیع نیست،چون صحت بيع الدين ممن هوعليه مستلزم اتحاد مسلط ومسلط عليه می باشد وبه جهت عدم عدم معقوليت اين امربايد بگوئيم انچه درمورد بيع الدين ممن هوعليه اتفاق می افتد مجرد ابراء ذمه مدیون است در مقابل عوض. به همین مناسبت بحث بیع الدین ممن هو علیه مطرح می شود.

# اشکال مطرح در بحث بیع دین علی المدین

به مناسبت کلام مرحوم شیخ در تعریف بیع و اشکالاتی که متوجه تعریف بیع شده است، بحث بیع الدین علی المدین مطرح شده، و به تبع در کلام محشین این بحث مطرح شده است. اشکالی که در صحت بیع الدین علی المدین مطرح است، این است که این مورد، مصداق بیع نیست؛ چون لازمه صحت بیع و نقل ملکیت از بائع به مشتری (مدیون)، این است که انسان نسبت به خودش تسلط داشته باشد؛ زیرا حقیقت ملکیت، سلطنت داشتن است و اگر بگوییم در این جا بیع اتفاق افتاده است، لازمه اش این است که شخص مسلط بر خودش باشد، و طبعا اتحاد مسلَّط و مسلَّط علیه امرمعقولی نیست، چون این عناوین، از عناوینی اند که تغایر مصداقی دارند و باید مسلَّط، مصداقی مغایر با مصداق مسلط علیه داشته باشد.

لذا مرحوم شیخ قائل شده است که نمی توانیم بیع حق را بیع بدانیم؛ چون اتحاد مسلط و مسلط علیه لازم می آید. برخی در مقام اشکال به مرحوم شیخ گفته اند اگر حقیقت بیع تملیک باشد، در مورد بیع دین علی المدین هم این اشکال پیدا می شود؛ چون بیع دین علی المدین موجب تسلط شخص بر خودش می شود، در حالی که همه بیع الدین علی المدین را صحیح می دانند.

از این اشکال که بیع الدین علی المدین مستلزم اتحاد مسلط و مسلط علیه است، جواب هایی داده شده است.

## جواب اول از اشکال

مرحوم شیخ در جواب از این اشکال فرموده است که: آن چه در موارد بیع اتفاق می افتد، نقل ملکیت و تبدیل ملکیت است و بحث سلطنت مطرح نیست. در بیع الدین علی المدین آن چه اتفاق می افتد، این است که کلی بعد از وقوع معامله ملک مشتری می شود. این مقدار اشکالی ندارد چون مالک شدن انسان نسبت به ذمه خود، به معنای سلطنت بر خودش نیست. ملکیت متضمن سلطنت نیست که دارای سه رکن است (مسلَّط وموردسلطنة و مسلَّط علیه) بلکه آن چه در ملکیت احتیاج داریم، مالک و مملوک است و من یملک علیه در آن اخذ نشده است، تا اتحاد مالک و من یملک علیه لازم بیاید.

حاصل جواب مرحوم شیخ، این است که ملکیت به معنای سلطنت نیست و انسان می تواند مالک ذمه خود شود، منتهی چون بقاءً این ملکیت بی اثر است، ملکیت آناًما حادث می شود و نتیجه این می شود که دین ساقط می شود (نظیر سقوطی که در بحث تهاتر گفته شده است که شخص مالک می شود و آنا ما ساقط می شود). پس ملکیت به معنای سلطنت نیست، تا بگویید اتحاد مسلط و مسلط علیه لازم می آید.

### اشکال محقق اصفهانی به جواب اول

به این جواب در کلام محقق اصفهانی و مرحوم میلانی اشکال شده است. نسبت به قسمت دوم کلام مرحوم شیخ که شخص مالک ما فی الذمه شده ولی بقاءً ملکیت منتفی شده است (و نتیجه آن عدم اشتغال ذمه و برائت است)، اشکال محقق اصفهانی این است که:

وجه سقوط، اگر این است که مالک شدن انسان نسبت به ما فی الذمه خود بقاءً معقول نیست، این مشکل، هم در حدوث ملکیت است و هم در بقاء ملکیت و مختص به بقاء نیست. و اگر وجه سقوط، این است که نفس این که انسان مالک فی الذمه اش شود علت است برای این که ملکیت متنفی شود (نه این که وجه سقوط، عدم معقولیت باشد)، اشکال این است که شیء نمی تواند علت برای عدم خودش باشد، لذا معنی ندارد ثبوت ملکیت انسان نسبت به ما فی الذمه اش، موجب رفع ملکیت انسان نسبت به ما فی الذمه اش باشد.[[1]](#footnote-1)

از این اشکال در کلام مرحوم امام جواب داده شده است. ایشان فرموده است این که ملکیت در این جا وجود داشته باشد یا نه، تابع اعتبار عقلائی است و ممکن است بر حسب اعتبار عقلاء، در مورد خاصی فقط در حدوث اعتبار ملکیت کنند، نه در بقاء. مساله، مساله عقلیه نیست تا آن را در چارچوب قواعد عقلی ببرید (و بگویید علت سقوط بقائی علت سقوط حدوثی هم هست، یا بگویید شیء نمی تواند علت عدم خود باشد)، بلکه مسأله، مسأله اعتباریه عقلائیه است، و آن چه بالوجدان می بینیم این است که عقلاء در این مورد حدوثا اعتبار ملکیت می کنند و بقاءً اعتبار ملکیت نمی کنند.[[2]](#footnote-2)

می توان کلام مرحوم امام را این طور توضیح داد که: مساله عقلی نیست و تابع اعتبار عقلاء است و آن چه مصحح اعتبار عقلاء است، این است که اثری بر اعتبار مترتب شود و از لغویت بیرون بیاید. لذا می توانیم بگوییم بر اعتبار ملکیت نسبت به ما فی الذمه،حدوثا اثر مترتب است و عقلاء اعتبار ملکیت می کنند-اثراعتبارملکيت حدوثا این است که موجب فراغ ذمه مدین می شود ودیگردائن نمی تواند از اومطالبه نماید- ، اما نسبت به بقاء آن، اثری مترتب نیست لذا عقلاء اعتبار ملکیت نمی کنند. اگر به طور کلی گفتیم ملکیت انسان نسبت به ذمه اش قبل از معاوضه معقول نیست،ولی در مثال بیع الدین می گوییم شرایط اعتبار عقلاء نسبت به ملکیت ما فی الذمه حدوثا موجود است و عقلاء اعتبار ملکیت می کنند.

اما نسبت به قسمت اول کلام شیخ (که فرمود ملکیت متضمن سلطنت نیست و آن چه در ملکیت احتیاج داریم مالک و مملوک است و من یملک علیه اخذ نشده است، تا اتحاد مالک و من یملک علیه لازم بیاید)،مرحوم میلانی به این قسمت اشکال کرده اند اشکال ایشان این است که بله، به طور طبیعی و در نوع موارد ملکیت، احتیاج به «من یملک علیه» نداریم اما در موارد ملکیت ذمه، معنای ملکیت ذمه این است که یک مالک داریم، یک مملوک و یک مملوک علیه. قبل از بیع، دائن مالک صد کیلوی کلی بود و مملوک، صد کیلو بود و مملوک علیه هم خود مدین بود. پس در موارد ذمه، غیر از مالک و مملوک، من یملک علیه هم وجود دارد ولذا اشکال عود می کند و حاصل اشکال این است که هرچند فی حد نفسه ملکیت به معنای سلطنت داشتن بر غیر نیست، اما در ملکیت اموال فی الذمه مقتضی سلطنت هست چون فرض این است که شخص بر ذمه غیر، مسلط است.[[3]](#footnote-3)

بنابراین این مقدار از کلام مرحوم شیخ کافی برای جواب از اشکال نیست، لذا جواب های دیگری غیر از جواب مرحوم شیخ داده شده است.

## جواب دوم از اشکال

محقق اصفهانی فرموده است: ولو ملکیت متضمن سلطنت باشد اما لازم نیست که مسلط و مسلط علیه تغایر وجودی داشه باشند. تغایر در موارد سلطنت های تکوینی است که باید مسلط و مسلط علیه تغایر وجودی داشته باشند، اما سلطنت اعتباری احتیاجی به تغایر وجودی مسلط و مسلط علیه ندارد. بلکه سلطنت اعتباری تابع وجوداثر وترتب اثراست هرچند مسلط ومسلط علیه تغایر وجودی نداشته باشند ، وازجهت متضائف بودن عنوان مسلط ومسلط علیه هم مشکلی پیش نمی آید چون درهمه موارد متضائفتین تغایر وجودی درکارنیست مثال به عالمیت و معلومیت خداوند زده اند که دو عنوان متضائف اند اما بر وجود واحد قابل صدق اند. پس عناوین متضائف لازم نیست که در همه جا تغایر وجودی داشته باشند.

جواب های دیگری هم از اصل اشکال، در کلمات محقق نائینی و همین طور مرحوم آقای خوئی مطرح شده است. مرحوم آقای صدر هم جواب مرحوم آقای خوئی را پذیرفته است.

1. -حاشية المکاسب ج1ص56 ،محاضرات في فقه الامامية کتاب البيع ص22 [↑](#footnote-ref-1)
2. -کتاب البيع ج1ص56-57 [↑](#footnote-ref-2)
3. -محاضرات في فقه الامامية کتاب البيع ص22 [↑](#footnote-ref-3)